

تحلیلی بر شیوه‌های بیان اخلاقی در رمان «ملت عشق»

دکتر افسانه سعادت

دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان

دکتر محسن محمدی فشارکی*

دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان (نویسنده مسئول)

چکیده

نگارندگان در این پژوهش بر آنند تا به شیوه تحلیلی و توصیفی، درونمایه اخلاقی رمان ملت عشق را براساس نحوه بیان نویسنده تفسیر کنند. شافاک در این رمان با وامگیری از اندیشه‌های شمس و مولانا و با بازخوانی خلاقانه و نوآورانه عشق در دو روایت موازی و با تمرکز بر چهل قانون شمس، ضرورت روی آوردن به اخلاق و معنویت را در زندگی گذشته و امروز یادآور شده است؛ اگرچه رمان در دو زمان و مکان متفاوت روایت شده است که تفاوت چشمگیری دارند از آنجا که هر دو دارای یک بنمایه‌اند؛ به شکلی بی‌شبهت به یکدیگر نیستند. یکی از علل توفیق روزافزون شافاک به نحوه تلفیق سنت و مدرنیته و پیوند نامرئی این دو داستان برمی‌گردد؛ اما دلیل اصلی اقبال خوانندگان به این رمان را می‌توان معطوف به روایت دوم و نحوه آشنایی و ارتباط شمس و مولوی دانست. مغناطیس رابطه رازناک شمس و مولوی که روایت اول را در خود مستحیل ساخته موجب استحاله معنوی خوانندگان این رمان شده است.

یافته‌های پژوهش، حاکی از آن است که نویسنده، مسائل معنوی را در این رمان به دو شیوه مستقیم و غیرمستقیم در کانون توجه خویش قرار داده و مجدانه در القای ارزش‌های اخلاقی کوشیده است: در روش مستقیم، نویسنده با تمسک به گزاره‌های خبری، بهره‌گیری از مجاوبه‌ها و استدلال‌آوری و جمله‌های قصار و در روش غیرمستقیم از طریق توصیف، بهره‌گیری از نماد و تشبیه، عملکرد شخصیت داستانی و هم‌چنین شگردهای آیرونیک، تنگنای اخلاقی را تبیین کرده و با تصویرسازی و جزئی‌نگری، زمینه پرورش درک اخلاقی را در مخاطبان فراهم ساخته است. در نهایت، خوانندگان این رمان نیز به مدد شبیه‌سازی، همدلی و تخیل توانسته‌اند به تقویت حواس اخلاقی خویش نائل آیند.

کلیدواژه‌ها: نقد اخلاقی، ملت عشق، همدلی، شبیه‌سازی.

۱. مقدمه

از دیرباز تاکنون، اندیشمندان بسیاری به رابطه هنر (که ادبیات نیز جزئی از آن است) و اخلاق اندیشیده، و هر کدام بسته به جهان بینی خویش، نظری در این باره ابراز کرده اند. در دنیای قدیم، خودمختاری هنر به هیچ روی مورد پذیرش نبود و همواره به تأثیرات اخلاقی و حتی سیاسی هنر بر مخاطب توجه می شد. افلاطون و شاگردش، ارسطو از نخستین افرادی بودند که بر جنبه های اخلاقی آثار هنری و زیباشناختی تأکید ورزیدند. افلاطون که به تربیت اجتماعی و حکومت عقل و منطق اعتقاد داشت، شاعران (بجز اندرزگویان) را در جمهوری راه نداد و از مدینه فاضله خویش بیرون راند (اسلامی ندوشن، ۱۳۵۵: ۳۳۳). او، ادبیات و هنر را در آموزش رهبران مدینه فاضله مؤثر می دانست و معتقد بود که بین محتوای هر اثر و تأثیر اخلاقی آن، رابطه ای مستقیم وجود دارد؛ بنابراین وی، هنر را نیازمند سانسور و نظارت می دانست (شپرد، ۱۳۷۵: ۲۳۸). ارسطو نیز به تأثیرات اخلاقی هنر توجه داشت؛ چنانکه تراژدی را برانگیزاننده هراس و شفقت و سبب تهذیب و تزکیه نفس می دانست (اسلامی ندوشن، ۱۳۵۵: ۳۳۴). از مکاتب ادبی غرب در قرن ۱۷ و ۱۸ میلادی، کلاسیکها به اصل آموزندگی اخلاقی و نزاکت ادبی اثر، ضمن دلربایی و زیبایی آن توجه داشتند؛ زیرا آنها برای هنرمند، مسئولیت اجتماعی قائل بودند. از دیدگاه آنها، سودمندی و خوبی با زیبایی یکی بود. «دیدرو» نویسنده قرن هجدهم معتقد بود که هدف هر هنرمند حقیقی باید این باشد که فضائل را لایق مهر و بدیها را زشت و زننده نشان بدهد (شاله، ۱۳۴۷: ۸۱). برخی همچون تولستوی، هنر را در خدمت اخلاق دانسته اند (ر. ک: تولستوی، ۱۳۸۸: ۵۷) و به اخلاق پرستی گراییدند (موراليسم) و برخی مانند بودلر، مخالف چنین دیدگاهی (ر. ک: اسلامی ندوشن، ۱۳۵۵: ۳۳۹) با استقلال دو حوزه هنر و اخلاق همداستان شدند و با دفاع از آزادی هنر، سرسپرده نظریه زیباپرستی شدند (اتونوميسم). نقد و نظرها حاکی است که مخالفان طرح نقد اخلاقی در عرصه هنر، اصولاً از سه استدلال وجودشناختی، معرفت شناختی و روش شناختی بهره گرفتند (کرول، ۱۳۹۲: ۴۰). در حوزه وجودشناختی، منتقدان برآنند که موضوع اخلاق، رفتار ارادی- اختیاری انسانهاست؛ حال اینکه آثار هنری به معنای دقیق کلمه، فعل نیست؛ اما پاره ای آثار هنری، حکایت از رفتار ارادی اختیاری می کند که می تواند مشمول داوری اخلاقی بشود. افزون بر این، مخاطبان از طریق نقد رفتار

اخلاقی یا غیراخلاقی شخصیت‌های داستانی، می‌توانند نسبت به احکام اخلاقی انتزاعی و مصداق‌های پیچیده آنها آگاه شوند. در استدلال معرفت‌شناختی به استناد گفته بروخ، رمان اگر نتواند جزء ناشناخته‌ای از هستی را کشف کند، غیراخلاقی به‌شمار می‌رود (کوندرا، ۱۳۸۲: ۱۶). برخی از آثار به‌طور آشکاری، قوای تعقل اخلاقی مخاطبان را تقویت می‌کنند. تعلیم و تربیت اخلاقی، افزون بر فراگیری پاره‌ای از شناخته‌های گزاره‌ای، مستلزم اکتساب پاره‌ای مهارت‌ها، شناخته‌های عملی، نظیر ژرفا بخشیدن به تخیل اخلاقی، تقویت قوای تعقل اخلاقی و مهارت یافتن در نشان دادن واکنش عاطفی - اخلاقی مناسب است. آدام اسمیت در کتاب نظریه عواطف اخلاقی بر پایه استعاره «تئاتر»، اصول اخلاقی خود را توضیح می‌دهد: انسان‌ها، دیگران را تماشا می‌کنند و عاقبت، گویی که خود را از دریچه نگاه دیگران می‌بینند.

از میان عواطفی که آثار هنری بویژه آثار هنر روایی به آنها شکل می‌دهند، می‌توان از همدلی نام برد. آثار هنری روایی، مخاطبان را قادر می‌سازد تا دیگران را از درون آنها بفهمند. حجم عظیمی از متون ادبی در همه فرهنگ‌ها برای مخاطبان‌شان، وجهه آموزشی دارند؛ مخاطبانی که عموماً هیچ‌گاه به منابع علمی و فلسفی رجوع نمی‌کنند تا شناخته‌های مورد نظر را از آن منابع به دست آورند. آثار داستانی با تقویت قدرت تخیل موجب می‌شوند که مخاطبان، کمتر دچار توهم بشوند. اگر این مطلب را بپذیریم که دست کم، یکی از بزرگترین عوامل غیراخلاقی عمل کردن انسان‌ها در برابر یکدیگر، ناتوانی در تخیل وضع و حال دیگران و بالعکس، بافتن توهماتی درباره آنان است، تصدیق خواهیم کرد که آثار هنری داستانی به همین دلیل می‌توانند واجد ارزش اخلاقی باشند. هنر به اخلاق شباهت بسیاری دارد:

هنر، پیوند میان بینش روشن واقع‌بینانه با شفقت در موجودات انسانی را به ما نشان می‌دهد ... هنر، تربیتی‌ترین فعالیت بشری است و جایگاهی که در آن حقیقت اخلاق را می‌توان دید... اخلاق و هنر، دو جنبه از جد و جهدی واحدند (ملکیان، ۱۳۸۹: ۱۸۶).

با چنین اوصافی، آثار هنری می‌توانند توجه ما را به یکباره به واقعیت‌های ملموس از زندگی معطوف کنند. گرگوری کاری، نظریه‌پرداز شبیه‌سازی بر آن است که داستان، مخاطبان را به تخیل وضع اموری وامی‌دارد که مؤلف برایشان تصویر می‌کند. تجربه خواندن رمان، شبیه‌سازی این است که چگونه شخصی مثل ما (با باورها و امیالی مانند



ما) تحت ارشاد مؤلف به آن متن واکنش نشان می‌دهد. (کرول، ۱۳۹۲: ۱۱۰). هنگام شبیه‌سازی (تخیل)، پیوند نظام باور یا میل خود را در ارتباط با جهان واکاوی می‌کنیم و خزانه واکنشهای معرفتی و عاطفی خود را به کار می‌بندیم تا داستان را با دانسته‌ها و اطلاعات تکمیل کنیم و از آن سر دریاوریم. از طریق شبیه‌سازی نسبت به این مطلب، بصیرت می‌یابیم که اگر به جای فلان شخصیت می‌بودیم، چه وضع و حالی می‌داشتیم؛ بنابراین می‌توان گفت که تخیل خواننده در این میان، خود به خود، تخیل نویسنده را کامل می‌کند. خدمتی که هنر و ادبیات برای مثال، خواندن زندگینامه‌ها، رمانها، داستانهای کوتاه، فیلمها و نمایشنامه‌ها می‌توانند به انسان بکنند، دستگیری با برانگیخته-تر شدن نیروی تخیل و شدیدتر شدن همذات‌پنداری و احساس یگانگی با دیگران و راه‌بردن به میزان درد و رنج یا لذت و خوشی دیگران است (ر. ک میرشمسی و جوادی، ۱۳۹۱: ۲۱۴-۲۰۴). عالمان و محققان حوزه روانشناسی اخلاقی اتفاق نظر دارند که همذات‌پنداری با دیگران، شرط لازم رفتار درست اخلاقی با اوست؛ یعنی اگر این همذات‌پنداری پدید نیاید، رفتار درست اخلاقی انجام نخواهد گرفت؛ هر چند آنان در این باره اتفاق نظر ندارند که شرط کافی برای رفتار درست اخلاقی، همین مطلب باشد؛ یعنی به صرف همذات‌پنداری، لزوماً رفتار درست اخلاقی شکل پذیرد. (ملکیان، ۱۳۸۹: ۲۱۶). در استدلال روش‌شناختی، جدایی دو حوزه زیبایی‌شناسی و اخلاق، اهمیت فراوان می‌یابد. سوزان سوناتگ در کتاب «در عین حال، رمان نویس و استدلال اخلاقی» سخن قابل تأملی در این راستا دارد:

معمولاً فرض بر آن است که زیبایی، یکی از مقولات زیبایی‌شناسی است که به زعم بسیاری، همین موضوع، آن را در مسیری منتهی به برخورد با امر اخلاقی قرار می‌دهد؛ اما زیبایی حتی در حالت غیراخلاقی، هرگز برهنه نیست و صفاتی که به زیبایی اطلاق می‌شود، هرگز از ارزشهای اخلاقی قابل تفکیک نیست (سونتاگ، ۱۳۹۳: ۲۶).

او بر خلاف نظر کی یرکگور، که زیبایی‌شناسی و اخلاق را دو قطب مخالف یکدیگر می‌دانست بر آن است که زیبایی‌شناسی، خود، موضوعی شبه‌اخلاقی به شمار می‌آید. زیبایی، سلطان اخلاق است و تمام هیجانات و شهوات ما را تعدیل می‌کند (بارتلمی، ۱۳۸۴: ۱۹). باری، این مجادله‌ها بر سر اخلاق و هنر تا امروز به قوت خود باقی است و هر بیانی با پاسخی موجه یا غیرموجه همراه است. براساس رویکردهای تازه در

نقد هنری و ادبی، طرح چنین نظرگاه‌هایی اگرچه ضروری، محصل نیست. آنچه دربارهٔ هنرهای روایی، بویژه رمان از اهمیت چشمگیری برخوردار است، طرز بیان مسائل اخلاقی با ابعاد زیباشناسانهٔ اثر است؛ به عبارت دیگر، نقد اخلاقی هنر در ساحت‌هایی با ارزیابی زیباشناسانه در هم تنیده است؛ از این رو، این دو اساساً از هم، غیرقابل تفکیک است.

۲. پیشینه پژوهش

نگارندگان با جست‌وجویی که انجام دادند در باب نقد اخلاقی هنر، هیچ منبع مشخصی به فارسی نیافتند. تنها منبعی که می‌توانست یاریگر باشد، ترجمهٔ مجموعه مقالات با عنوان «هنر و اخلاق» به اهتمام حوزه لویس برمودس و سباستین گاردنر بود. در سالهای اخیر نیز محسن کرمی با ترجمهٔ «هنر و قلمرو اخلاق» از نوئل کرول و تألیف کتاب «نقد زیبایی‌شناختی و نقد اخلاقی» در پی تحلیل نسبت‌های ممکن بین اخلاق و هنر بوده است. احمد سمیعی گیلانی نیز با ترجمهٔ مقالهٔ ژان برتلمی با عنوان «هنر و اخلاق» و انتشار آن در مجلهٔ فرهنگستان، تحلیل‌های دقیقی در این دو حوزه ارائه کرده است؛ اما در باب رمان «ملت عشق» به عنوان اثر هنری، پژوهش مستقل، منسجم و مکتوبی در زمینهٔ نقد اخلاقی ارائه نشده است. نگارندگان در این مقاله برآنند تا به شیوهٔ تحلیلی و روشمند، درونمایهٔ اخلاقی رمان ملت عشق را بر اساس چگونگی بیان نویسنده تفسیر کنند و به این پرسش پاسخ دهند که آیا رمان ملت عشق، فاقد مضمون‌های اخلاقی و مروج ساختارشکنی اخلاقی است و آیا مخاطبان با خواندن این رمان به ورطهٔ بی‌اخلاقی می‌افتند یا برعکس ترغیب می‌شوند تا اخلاق‌تر زندگی کنند.

گفتنی است که رمان ملت عشق تاکنون تنها از دید تاریخی و جامعه‌شناسی مورد بررسی قرار گرفته است: غلامرضا خاکی در کتاب «کیمیا، پروردهٔ حرم مولانا...» (۱۳۹۷) و مصطفی گرجی و آیدا چهارقانی در مقالهٔ «بررسی و تحلیل رمان ملت عشق و کیمیا خاتون با رویکرد به زندگی مولوی» (۱۳۹۸)، استنادات این رمان را در مقایسه با رمان «کیمیا خاتون» اثر سعیده قدس در نقدی تاریخی به بحث گذاشته‌اند. فاطمه خواجه‌پیان هم در رسالهٔ خود به زبان انگلیسی با عنوان «مطالعهٔ تأثیر مولانا در رمان ملت عشق نوشتهٔ الیف شافاک با رویکرد انسان‌شناسانه» (۱۳۹۸) با دید جامعه‌شناسانه‌ای، این اثر را منبعی مردم‌شناسانه معرفی کرده است.

۳. خلاصهٔ رمان ملت عشق

الیف شافاک (شفق) نویسندهٔ پرکار فرانسوی و ترک‌تباری است که در سال ۲۰۰۹ توانست کتاب «ملت عشق» را به چاپ برساند. این کتاب^۱ به محض نشر با استقبال بی‌نظیری روبه‌رو شد و نه تنها در ترکیه ۵۰۰ بار تجدید چاپ شد بلکه در ایران نیز با ترجمهٔ ارسلان فصیحی توانست به رمانی پرفروش بدل شود. رمان ملت عشق، شامل یک کلان روایت و یک خرده روایت است. راوی هر دو روایت را موازی (دو رمان در یک رمان) و در دو زمان جدا پیش برده است. این شگرد به مخاطبان این امکان را داده است که در خواندن رمان به گزینش دست بزنند. نویسنده در بخش کلان روایت (روایت معاصر)، داستان زندگی زن متأهل یهودی به نام اللا روبشتاین را در یک خانوادهٔ مرفه در شهر بوستون امریکا به تصویر کشیده است؛ زنی که مادر سه فرزند است و از آنجا که پس از فارغ‌التحصیلی در هیچ‌جا به طور منظم مشغول به کار نشده، دچار روزمرگی بسیاری شده است؛ تنها دلخوشی اللا، کلاسهای آشپزی و رسیدگی به فرزندانش است. اللا در رابطه با همسرش دچار سرخوردگی شده و با اینکه از خیانت آشکار دیوید، آگاه است، هیچ‌گاه با او در این باره، حرفی نزده است. اللا به یاری همسرش به عنوان سرویراستار در یک انتشاراتی معتبر مشغول به کار می‌شود و در آنجا وظیفه دارد که کتابی را با عنوان ملت عشق از نویسنده‌ای مرموز مطالعه کند و گزارش آن را به مقام بالاتر خود بدهد. موضوع این کتاب (که در واقع خرده روایت [روایت کلاسیک] داستان شافاک به‌شمار می‌رود. در قرن هفتم هجری و در بغداد و قونیه اتفاق می‌افتد.) دربارهٔ زندگی شمس و مولاناست. اللا هر چه در خواندن کتاب به پیش می‌رود به همان نسبت نیز متوجه این موضوع می‌شود که مضمون کتاب به طرز عجیبی با دغدغه‌های هر روزهٔ او منطبق است. وی در هنگامه مطالعه کتاب، شیفتهٔ نویسندهٔ آن می‌شود و شروع به نامه‌نگاری با عزیز زاهارا از طریق ایمیل می‌کند. وی پس از فراز و نشیبهای فراوان و تغییر شگرف روحی، سرانجام، تصمیم جسارت‌آمیزی می‌گیرد؛ با زاهارا ملاقات می‌کند و حاصل این مراوده‌ها، ازدواج اللا با زاهارا می‌شود.

۴. ملت عشق در نوسان عامه‌پسندی و نخبه‌پسندی

رمان ملت عشق در برزخ و در دو فضای عامه‌پسندی و نخبه‌پسندی در نوسان است. در

دو سه دهه اخیر، سه گفتمان غالب و مختلف درباره مولانا به وجود آمده است: «گفتمان پژوهشی و دانشگاهی، گفتمان عرفانی (یا به اصطلاح گفتمان صوفیان) و گفتمان مردم‌پسند و تجارتي» (لویس، ۱۳۸۶: ۱۶). رمان ملت عشق به عنوان رمانی عامه‌پسند و نخبه‌پسند در میانه این گفتمانها قرار دارد. از نظر صوری، این رمان با طرح جلدی گیرا (رخ یک بانو و تلفیق او با تصویر قلب) و ترکیب رنگهای صورتی و قرمز و عناصر رمانتیک و در قطع رقعی و عنوانی که از ترکیب کلمه عشق^۲ تشکیل شده، فضای عاشقانه‌ای را به مخاطب القا، و آن را به کتابی بازاری و عامه‌پسند تبدیل کرده است. رمان در بخش کلان روایت، که عشق و شیدایی‌الا را به زاهارا به تصویر می‌کشد،^۳ عامه‌پسند^۴ است؛ اما در بخش خرده روایت،^۵ که محوریت‌ترین موضوع آن، مسئله برخورد دو چهره مطرح عرفانی، یعنی شمس و مولوی است، نخبه‌پسند است. اگرچه شفق به طور کامل نتوانسته است مخاطب آشنا به عرفان و اندیشه‌های شمس و مولوی را در این بخش پنج قسمتی (آب، باد، خاک، آتش و خلأ) قانع سازد، اما شگرد خلاقانه او در پرداخت شخصیت‌ها، همگان را به اعجاب واداشته است. داستان در این بخش با ۱۸ راوی و تغییر زاویه دید بسیار (دست کم ۹۴ بار) روایت شده است.

برخی برآنند که جریان مولاناییزم موجب شده است که فرهنگ عوام در پیام شمس و مولانا نفوذ یابد و سودپرستی و جلب رضایت مشتریان، قداست و معنویت آنها را به کالای بازاری مبدل سازد؛ اما برخی دیگر هم، همچون گلمرادی، این رمان را در زمینه معرفی اندیشه‌های مولانا و ساده‌سازی آموزه‌های ناب، موفق دانسته‌اند (گلمرادی، ۱۳۹۸: ۶). وصف دنیای صوفیانه مولوی آن هم با زبان ساده و روان، موجب ترغیب مخاطب برای ورود به سیروس‌سلوک معنوی شده و توانسته است بستر مناسبی را برای خوانشهای تازه از زندگی دو ابر مرد عرفانی فراهم سازد.

۵. نقد اخلاقی رمان

مسئله اخلاق و سقوط آن، که به نظر می‌رسد یکی از دغدغه‌های شافاک در ملت عشق بوده در نظرگاه یکی از شخصیت‌های متشرع و متظاهر به نام متعصب (شیخ یاسین) و مخالف طریقت شمس و مولوی به گونه‌ای توصیف شده است: «... مرضی که اسمش، سقوط اخلاقی است با گل و شل و باتلاق فرقی ندارد. از کنارش هم که رد بشوی یا به لباس می‌چسبد یا توی خودش غرق می‌کند» (شافاک، ۱۳۹۸: ۲۲۷). مسئله سقوط

اخلاقی بار دیگر در کلام بیبرس، برادر زاده شیخ یاسین و از قول خود او مطرح می‌شود: «هر روز که می‌گذرد، دنیا بیشتر در فساد فرو می‌رود. از وقتی عصر سعادت به پایان رسیده؛ تاریخ تمدن، چیزی نبوده جز غلتیدن در سراشیبی!» (همان: ۲۸۵) شافاک در این رمان با بهره‌گیری از شگردهای گوناگون، اخلاق را در کانون توجه قرار داده و مجدانه در القای ارزشهای اخلاقی به مخاطبان با تمسک به شیوه‌های قدیمی (شیوه‌های بیان اخلاقی در ادبیات تعلیمی گذشته) و شگردهای تازه (شیوه‌های بیان اخلاقی در رمان و داستانهای معاصر) کوشیده است. مفاهیم اخلاقی در این رمان در سه سطح واژگان (با ابزار علوم بلاغی، نماد)، گزاره (با ابزار گزاره‌های خبری، بهره‌گیری از مجابوها و استدلال‌آوری و جمله‌های کوتاه) و متن (با ابزار شخصیت‌پردازی در قالب شناختگی از طریق توصیف، شگردهای آبرونیک و عملکرد شخصیت داستانی) و به دو شکل کلی مستقیم و غیرمستقیم منعکس شده است.

۵-۱ شیوه‌های بیان اخلاقی در رمان ملت عشق

۵-۱-۱ مستقیم

۵-۱-۱-۱ گزاره‌های خبری

تمام چهل قاعده عشق، که گوینده آن، شمس تبریزی است، فحوای دینی، اخلاقی، مذهبی و عرفانی با ابعاد راونکاوانه دارد. اگر تنها این بخش از پیکره رمان جدا بشود، خود به تنهایی، گنجینه‌ای از معارف، نظیر کتابهایی چون «یک حرف صوفیانه» یا «پندهای قند پهللو» خواهد شد؛ زیرا «این قوانین به قدر قوانین طبیعت، جهانشمول و به اندازه آنها اساسی است» (شافاک، ۱۳۹۸: ۷۲). ژرفنای این قواعد چهلگانه به تفکیک شامل مباحث عرفانی: خداشناسی (قاعده ۱، ۲، ۴، ۳۷)؛ خودشناسی (قاعده ۷، ۱۰، ۱۳، ۱۹، ۲۴، ۲۹، ۳۳، ۳۵)؛ ارتباط رب و عبد (قاعده ۳، ۱۵، ۱۶، ۲۱، ۳۱، ۳۲)؛ ضرورت درد و رنج (قاعده ۱۱) عشق (قاعده ۱۲، ۴۰)؛ تقابل عقل و عشق (قاعده ۵)؛ تقابل صورت و معنا (قاعده ۲۲)؛ توکل (قاعده ۲۰)؛ تسلیم در برابر حق (قاعده ۱۴، ۳۴)؛ وحدت وجود (قاعده ۲۶)؛ تجدد امثال (قاعده ۳۹)؛ اغتنام فرصت و ضرورت زندگی در حال (قاعده ۲۷)؛ مباحث اخلاقی: آفات زبان (قاعده ۶)؛ صبرتوشگی (قاعده ۹)؛ امیدواری (قاعده ۸)؛ پرهیز از حسدورزی و رذائل اخلاقی، دنیازدگی، پیشداوری، بدگویی (قاعده ۱۷، ۲۳، ۲۵، ۳۰) و مباحث روانشناسانه: قانون کنش و واکنش یا کارما (قاعده ۲۷، ۳۶)؛ ضرورت تغییر و

نوشوندگی (قاعده ۳۸) است. همه این قواعد بجز قاعده ۳۸ و ۴۰ در خرده روایت مطرح شده است. جالب است که شافاک از سویی، بدنه روایت را در بخش معاصر بر پایه این دو قاعده مهم (تغییر و عشق)^۶ پایه‌ریزی، و زندگی‌الا را برای مخاطبان روایت کرده و از سوی دیگر، لزوم یکی‌شدن دو روایت و پیوند سنت و مدرنیته را به خوانندگان یادآور شده است.

با خواندن این قواعد، چنانچه مخاطبان با اندیشه‌های عرفا و بویژه شمس و مولانا آشنایی داشته باشند، فوراً عین گفته قائل آنها را (در بعضی موارد حتی کلمه به کلمه) فرایاد خواهند آورد. نقصی که در همه ترجمه‌های این رمان وجود دارد، توجه و عنایت نکردن مترجمان به چنین اقتباسهایی بوده است. اگر مترجمان در بخش پانویست این رمان، اقتباسهای نویسنده را بازگو می‌کردند، وجه محققانه اثر بیش از پیش نمایانده می‌شد؛ برای نمونه، قاعده ۱ برابر با این گفته مولوی در دفتر دوم مثنوی است که می‌گوید:

همچنان که هر کسی در معرفت می‌کند موصوف غیبی را صفت
(مولوی، ۱۳۶۳: ۲/۲۹۲۳)

و یا قاعده ۲۷ که دقیقاً معادل این بیت است:

این جهان کوه است و فعل ما ندا سوی ما آید نداها را صدا
(همان، ۲۱۸۸/۲)

و یا قاعده ۸ که این غزل مولوی را به ذهن متبادر می‌کند:

هله نومید نباشی که تو را یار براند اگر امروز براند نه که فردات بخواند
در اگر بر تو بندد مرو و صبر کن آنجا ز پس صبر تو را او به سر صدر نشاند
واگر بر تو ببندد همه ره‌ها و گذرها ره پنهان بنماید که کس آن راه نداند
(مولوی، ۱۳۷۸: ۳۱۵، غزل ۷۶۵)

برخی از قواعد نیز به مضمون آیه یا حدیث اشاره می‌کند و یا به یک سنت عرفانی در پیچیده است؛ برای مثال، قاعده ۳۶ که ناظر بر آیه ۷ و ۸ سوره زلزال است: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» و قاعده ۱۸ که دلالت بر حدیث «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» می‌کند و یا قاعده ۲۶ که درباره وحدت وجود است و کلام عارفان پیشین مانند خرقانی را به ذهن می‌آورد که می‌گفت: «اگر از ترکستان تا به درِ شام، کسی را خاری در انگشت شود، آن از آن من است و هم چنین

از تُرک تا شام، کسی را قدم در سنگ آید، زیان آن، مراست و اگر اندوهی در دلی است، آن دل از آن من است» (عطار، ۱۳۷۰: ۲/۲۱۵).

۲-۱-۱-۵ بهره‌گیری از مجاوبه‌ها و استدلال‌آوری

برخی پرسشها و استدلالها در متن داستان، متضمن نکات اخلاقی و رفتارهای انسانی و شایسته‌ها و ناشایسته‌هاست؛ برای نمونه، مسأله کم‌آزاری، که بنیان و جوهره اخلاق اسلامی و ایرانی بر پایه آن شکل گرفته (ر. ک: فوشه کور، ۱۳۷۷: ۱۲) در پاسخ شمس به کاروانسرادار به وضوح تبیین شده است (شافاک، ۱۳۹۸: ۵۵). این جوهره، بار دیگر در واکنش شمس در مقابل پرسشهای مغلطه‌آمیز قاضی القضاات نمایان می‌شود (همان: ۸۶، ۱۵۶، ۲۷۹). پاسخ شمس به سلطان‌ولد، که درباره بدگویی و بهتان مردم است- هنگامی که سلطان‌ولد از شائبه‌ها، دلش به درد آمده است (همان: ۳۱۴)- متضمن آموزه اخلاقی قابل توجهی است: «پس هر که درباره‌ات، سخنی زشت بر زبان راند، تو چهل شبانه‌روز درباره آن انسان، سخن نیکو بگو؛ در پایان چهلمین روز می‌بینی که همه چیز عوض شده. اگر دلت دگرگون شود. دنیا دگرگون می‌شود» (همان: ۳۱۷). پاسخ مولوی در برابر پرسش سلیمان مست که می‌پرسد: شراب چرا حرام است؟ و پاسخ مولوی مبنی بر اینکه شراب، نوشیدنی‌ای سالم نیست و از آنجا که بدترین جنبه‌های وجودمان را آشکار می‌کند، پس باید از آن پرهیز کرد (همان: ۳۶۳)، متضمن آموزه‌های بسیار است؛ عین همین گفته «خداوندگار» درباره حرام‌شدن شراب در مثنوی هم آمده است:

نه همه جا بی‌خودی شرّ می‌کند بی‌ادب را می، چنان تر می‌کند
گر بود عاقل، نکو فر می‌شود و ر بود بد خوی، بدتر می‌شود
لیک اغلب چون بدند و ناپسند بر همه می را محرم کرده‌اند
(مولوی، ۱۳۶۳: ۴/۲۱۵۶-۲۱۵۸)

پاسخ شمس در برابر عملکرد کیخسرو (صله‌دادن به جماعت سماع‌زن) و بی‌ارزش دانستن دنیا و متعلقاتش (شافاک، ۱۳۹۸: ۴۰۵)؛ پاسخ آشچی دده به شاگرد مو قرمز و ضرورت سکوت و خاموشی در طریقت سالک، که موجب استکمال معنوی می‌شود (همان: ۹۴)؛ پاسخ آشچی دده به شاگرد در بخش دیگری از رمان (همان: ۱۳۰) که گفت‌و-گوی نخود و کدبانو را در مثنوی به ذهن متبادر می‌کند (مولوی، ۱۳۶۳: ۳/۴۱۹۷-۴۲۰۹).

پاسخ سلطان ولد به برادرش، علاءالدین، هنگامی که کینه شمس را به دل گرفته و حسد و شک و انتقاد، دلش را سیاه و تباه ساخته است (شافاک، ۱۳۹۸: ۲۴۷).

مادرمان گفت اگر از دست کسی عصبانی شدی یا کسی دلت را شکست، توی ذهنت، چهره آن آدم را با چهره کسی که دوستش داری، عوض کن. خوب؛ این را امتحان کرده‌ای که چهره شمس را با چهره مادرمان عوض کنی؟ شاید این طوری چیزهای دوست داشتنی در وجود او پیدا کنی (همان: ۳۰۶).

در پاسخ شمس به گل کویر و رد بدبینی (همان: ۳۲۶) در استدلالهای نغز شمس در برابر سلیمان مست و استقبال از شک و تردید «...فقط این طوری می‌توانیم پیش برویم. در هر قدمی کمی به حق نزدیک‌تر می‌شویم. بدون احساس شک، نمی‌توان صاحب ایمان شد» (همان: ۲۱۶). در پاسخ شمس به مولوی و تقبیح کبر و غرور و تمجید تواضع: «خدا، کبر را دوست ندارد. می‌خواهد متواضع باشیم؛ از این رو حتی در قضایایی که کاملاً حق با ماست، نباید برتری خود را به رخ بکشیم» (همان: ۳۶۹). نویسنده رمان در لابه‌لای خاطرات مولوی با بیان قصه «کرامات شیخ چله نشین»، که از قول شمس روایت شده، بار دیگر بر لزوم رهایی از کبر و غرور تأکید کرده است (همان: ۴۶۵). این قصه در متن مقالات به همین صورت آمده است (شمس تبریزی، ۱۳۷۹: ۲۴۳ و ۲۴۴). افزون بر این موارد، نویسنده رمان در انواع گفت‌وگوها (گفت‌وگو با خود، حدیث نفس، سولیلوگ) و انتقادهایی که از زبان شخصیت‌های متعدد بیان می‌شود، مسائل اخلاقی گونه‌گونی را تشریح کرده است: در گفت‌وگوی مولوی با خود و گوشزدکردن اینکه انسان پیوسته در دروغ و خسران و ظن به سر می‌برد (همان: ۲۵۱). وی سپس از جداسازی نفوس اماره، لوامه، ملهمه، مطمئنه (راضیه) سخن می‌گوید و نکات اخلاقی بسیاری را به آدمیان یادآور می‌شود (همان). در گفت‌وگوی شمس با خود و در کناره‌گیری از دنیا و زهد (همان: ۳۶۹)؛ نقد قاضی‌القضات از زبان استاد (بابا زمان) در پرهیز از پرخوری و غرور بی‌جا (همان: ۷۷)؛ در انتقاد از زودرنجی شاگرد مو قرمز و اهمیت‌دادن به گفته دیگران و از زبان شمس (همان: ۱۳۹)؛ این انتقاد در لسان مولوی به شکل دیگری بازتاب داده شده است:

گر به هر زخمی تو پر کینه شوی پس کجا بی‌صیقل آینه شوی؟

(مولوی، ۱۳۶۳: ۲۹۸۱/۱)

در نقد نگاه ترحم‌آمیز نسبت به بیماران و گدایان و خست مردم از زبان حسن گدا

(همان: ۱۶۰-۱۶۶)؛ حضور جذامی‌ها به عنوان طبقه طردشده جامعه و به تصویر کشیدن مصائب آنان، فیلم «این خانه، سیاه است» به کارگردانی فروغ فرخزاد را به ذهن متبادر می‌کند. در انتقاد شمس از ۱. متشرعان ظاهربین و کسانی که از روی تکلیف، خداوند را عبادت، و در حقیقت با پروردگار معامله می‌کنند (همان: ۱۷۲، ۱۹۲، ۲۷۷-۲۷۸، ۲۹۷، ۳۳۷). ۲. غیبت‌کنندگان (همان: ۲۷۷). شمس، غیبت کردن را گناه کبیره می‌داند که «بیشتر آدمها، این را نمی‌دانند؛ اگر هم بدانند، خودشان را به ندانستن می‌زنند؛ حال اینکه خدا غیبت کردن را به «خوردن گوشت برادر مرده» تشبیه می‌کند؛ توصیفی دهشت‌انگیزتر از این، مگر ممکن است؟ اما باز هم کفایت نمی‌کند» (همان: ۳۳۹). ۳. پیشداوری‌کنندگان (همان: ۳۳۷)؛ ۴. مداخله‌کنندگان در کار دیگران (۴۵۳)؛ ۵. حریصان به دنیا (همان: ۳۶۹). نویسنده از زبان سلطان‌ولد در بخشی از رمان، مولوی را نقطه مقابل حرص‌ورزندگان به دنیا معرفی کرده است. وی، پدرش را پس از غیبت شمس، امروالقیسی می‌داند که همه ماسوایش را در راه معشوق از دست داده است (همان: ۴۹۴). داستان آموزنده امروالقیس به همین شکل در مثنوی هم آمده است (مولوی، ۱۳۸۷، الف: ۳۹۸۵/۶-۳۹۹۶). شاید شمس با دیدن چنین رذائل اخلاقی باشد که در برخورد با فرانسیس کشیش، او را مسلمانتر از کسانی می‌پندارد که ادعای مسلمانی می‌کنند (شافاک، ۱۳۹۸: ۴۳۴). در بخش دیگری از رمان، سلیمان مست از انسانهای متعصبی انتقاد می‌کند که خود را دیندار واقعی می‌دانند (همان: ۱۹۶، ۲۱۱). نقد و ستایش سلطان‌ولد از سلیمان مست که «دهنش بوی شراب می‌داد؛ اما حداقل زخم زبان نمی‌زد» (همان: ۴۰۰). انتقاد کراخاتون از متعصبان و بیان این سخن فاضلانه که میان ادیان، فاصله‌ای نیست (همان: ۲۷۴). انتقاد کاروانسرادار، رئیس روسپی‌خانه (ختی) و بیبرس و عمویش از صوفیان متزهده و انفعال و هراس‌آوری آنان (۵۲، ۱۷۰، ۲۸۷)؛ نقد گل‌کویر بر فساد ظاهری و باطنی بیبرس (همان: ۳۲۵، ۳۲۹)، همه و همه، نشان از حضور پررنگ مایه‌های اخلاقی در رمان دارد.

۳-۱-۱-۵ بهره‌گیری از جمله‌های کوتاه

استفاده از جملات کوتاه بویژه آن هنگام که به تمثیل یا قصه‌ای درپیچیده می‌شود بر خیر و صلاح عموم جامعه دلالت می‌کند. در این رمان، درباره ارزش داستان و اهمیت داستانگویی از زبان شمس چنین می‌خوانیم: «انسانی که برای داستان، وقت ندارد برای خواندن کتاب کائنات هم وقت نخواهد داشت، بهترین داستانها را خدا می‌نویسد؛ مگر

نمی‌دانی؟» (شافاک، ۱۳۹۸: ۴۱۰) عبارات کوتاه به همراه حکایات، افزون بر اینکه نقاوه تجربه‌ای را در اختیار خوانندگان می‌گذارد، موجب نشاط‌انگیزی و پویایی مباحث اخلاقی نیز می‌شود؛ از این رو، معمولاً این عبارات بر عکس آموزه‌های مرسوم اخلاقی از دل‌تنگی و رمیدگی به دور است.

۱-۳-۱-۵-ایمان، قرض‌الحسنه دادن به پروردگار است.

شمس در رویارویی با گل کویر، داستان روسپی و سگ ولگرد را بیان می‌کند^۸ (شافاک، ۱۳۹۸: ۲۰۸). مأخذ این داستان در کشف‌الاسرار و عده‌الابرار است (میبدی، ۱۳۶۴: ۳۳۸). البته در مقالت چهارم مخزن‌الأسرار نظامی هم این داستان به گونه‌ای دیگر دربارهٔ رابعه بلخی، عارفهٔ بصری آمده است که در بیابان، سگ تشنه‌ای می‌یابد. او سپس گیسوان خود را می‌برد و از آن طنابی می‌سازد و آبی برای حیوان تهیه می‌کند. گویند خدای تعالی، رابعه را به واسطهٔ این عمل به مقام اولیاءالله رسانید (نظامی، ۱۳۸۰: ۸۹). در باب دوم بوستان نیز حکایت آب‌دادن سگ تشنه به قسم دیگری مطرح شده است (سعدی، ۱۳۷۴: ۱۲۳).

۲-۳-۱-۵-انسان باید در همه حال شکرگزار باشد.

شمس پیش از اینکه به محضر مولوی در مسجد شرفیاب شود در حدیث نفسی از دوستداری زیباییها و زشتی‌ها می‌گوید (شافاک، ۱۳۹۸: ۲۳۴). وی همراه این گفته در تلمیحی از داستان برخورد شقیق و ابراهیم ادهم و گفت‌وگوی زبانزد میان آنها یاد می‌کند: شقیق از ابراهیم می‌پرسد که در کار معاش چه می‌کند. ابراهیم می‌گوید: «اگر چیزی رسد، شکر کنم و اگر نرسد، صبر کنم.» آن گاه شقیق می‌گوید: «سگان بلخ هم این‌کند که چون یابند، مراعات کنند و دنبال جنبانند و اگر نیابند صبر کنند» (عطار، ۱۳۷۰: ۱۹۹).

۳-۳-۱-۵-انسان باید از پیشداوری بپرهیزد.

مولوی از اینکه دیگران نسبت به شمس بی‌اعتماد هستند و پیوسته دربارهٔ او داوری می‌کنند، اندوهگین است. او بر آن است که همگان باید به دیدهٔ مجنون بنشینند تا متوجه کمالات شمس و طلسمی بشوند که کائنات را می‌چرخاند (شافاک، ۱۳۹۸: ۲۹۳). او در این باره، قصهٔ خلیفه و لیلی را بیان می‌کند (مولوی، ۱۳۶۳: ۴۰۷/۱-۴۰۸). سلطان‌ولد نیز

از پیشداوری مردمان نسبت به رابطه پدرش و شمس آزرده‌خاطر است. او نیز در بخش دیگری از رمان، داستان موسی و خضر را بیان می‌کند (شافاک، ۱۳۹۸: ۳۱۴-۳۱۵). شمس در برابر این دلنگرانی سلطان‌ولد، حکایت دو سیاحی را روایت می‌کند که یکی از آنها به دختر جوانی در گذشتن از رود یاری می‌رساند و با به پشت گرفتن زن، مورد شماتت آن دیگری واقع می‌شود. سیاح در برابر این انتقاد پاسخ می‌دهد که «من، آن زن را در طرف دیگر رود به زمین گذاشتم؛ تو چرا هنوز او را به دوش می‌گیری؟» (همان: ۳۱۷) شمس در ادامه از ذهن پر از ظن و زنگار آدمیانی حرف می‌زند که با فرافکنی، عیوب و کمبودهایشان را به دیگری نسبت می‌دهند (همان: ۳۱۸). شمس در جای دیگری این سخنان ناروا را گناهی بس بزرگ و نابخشودنی می‌داند. سپس برای به نقد کشیدن مداخله‌گران در کار دیگران، داستان بابا درویش و عبارت کلیدی «به تو چه» را روایت می‌کند (همان: ۳۴۰). شمس در رویارویی با علا و نقد پیشداوریها و دویینی‌هایش در بخشی از رمان، حکایت استاد و شاگرد حولش را مطرح می‌سازد (همان: ۴۱۰). این داستان در مثنوی به همین شکل آمده است (مولوی، ۱۳۶۳: ۳۲۷/۱-۳۳۲). شمس در بخش دیگری از رمان در رویارویی با قضاوت قاطع و سریع قاضی القضاات هم حکایت چوپان و موسی را مطرح می‌کند (همان: ۸۴-۸۶). این قصه در مثنوی با عنوان «انکار کردن موسی علیه‌السلام بر مناجات شبان» (مولوی، ۱۳۶۳: ۱۷۲۰/۲-۱۸۱۵) روایت شده است.

۴-۱-۳-۵ وظیفه انسانها در زندگی، پرداختن به عیوب خویشان و نه واکاوی خطای دیگران است.

شمس در رویارویی با شیخ یاسین، حکایت چهار بازرگانی را روایت می‌کند که در مسجدی نماز می‌خواندند (همان: ۳۸۵). این قصه در مثنوی در نقد عجیبجویی و با عنوان «حکایت هندو که با یار خود جنگ می‌کرد بر کاری و خبر نداشت که او هم بدان مبتلاست» (مولوی، ۱۳۶۳: ۳۰۲۷/۲-۳۰۳۳)، آمده است.

۵-۱-۳-۵ اختلافات انسانها ناشی از عدم توجه به معنی و مشغول شدن به ظاهر است.

شمس در رویارویی با کراخاتون، که با وجود مسلمانی، همچنان دلبسته مریم مقدس است، داستان منازعت چهار کس جهت انگور را می‌آورد که هر یکی به نامی، خواهان

آنند (شافاک، ۱۳۹۸: ۴۴۳). این داستان در مثنوی با چنین عنوانی مطرح شده است (مولوی، ۱۳۶۳: ۳۶۸۱/۲-۳۶۸۸).

۲-۱-۵ غیرمستقیم

۱-۲-۵ شناختگی از طریق توصیف

آگاهی‌ای که رمان در فهم موقعیت‌های چالش‌برانگیز شخصیت به وجود می‌آورد در نهایت به نوعی شناسایی از طریق هنر منجر می‌شود. شافاک با مهارت ورود به کنه شخصیت و با بیان درونیات او، این شناسایی را از زوایای گوناگون ارائه کرده و از این طریق به اثرش ژرفای بیشتری بخشیده است. وی با توصیف موقعیت و شرایط قاتل (کله شغال)، مخاطب را در وضعیتی قرار می‌دهد که درک او در گرو فهم ریزه‌کاریها و حال و هوای این شخصیت باشد. پیشنهاد کشتن شمس^۹ با نظام ارزشی قاتل همخوانی ندارد: «من هم برای خودم، اعتقاداتی داشتم؛ راستش نمی‌خواستم غضب خدا را به جان بخرم. چون با همه این حرفها از خدا می‌ترسیدم» (شافاک، ۱۳۹۸: ۴۴). از سوی دیگر اگر کله شغال، این جرم را مرتکب می‌شد، می‌توانست سالهای سال، راحت زندگی کند و دیگر نیاز نبود که غصه پول شیربها، ازدواج و نان شب داشته باشد. این پول می‌توانست، زندگی او را زیورورو کند؛ پس درویش و غیر درویش برای او چه فرقی می‌کرد (همان). بعد از ارتکاب جرم، قاتل در هر موقعیتی، شمس را به یاد می‌آورد؛ تیزی نگاه مقتول، همچون خنجر، سینه‌اش را می‌شکافت (همان: ۴۵) و وجدانش مثل موشی گرسنه، مغزش را می‌جود (همان: ۲۷۹). به هر چشمه، برکه و حوضی که می‌رسد، وحشتی سرد، تمام وجودش را فرا می‌گیرد به حدی که حالت تهوع به او دست می‌دهد (همان: ۴۵). صورت آدمهایی که کله‌شغال آنها را کشته بود، دایره‌وار بالای سرش می‌چرخد؛ مثل کرکس‌هایی که بالای لاشه می‌چرخند (همان: ۴۸۴). شافاک با ذکر جزئیات عاطفی و موقعیت گل کویر، آن زن جسور و متین و باعزم (۴۶۰)، که همچون تندیس مرمی با اندوه تراشیده شده بود (همان: ۳۹۷)، صحنه اثرگذار و هنرمندانه دیگری خلق کرده است. در اثر دستگیری مسیح‌گونه شمس^{۱۰} از گل کویر و بعد از اینکه شمس، گل کویر را با هاله‌های با شکوه اطرافش آشتی می‌دهد (همان: ۲۰۷)، او تصمیم می‌گیرد که بقیه عمرش را وقف عبادت کند. گویی نویسنده در این بخش از رمان به توبه مریم مجدلیه در رمان «آخرین وسوسه مسیح» نیم‌نگاهی داشته است.

ایمان و عشق به گل کویر، جسارت می‌بخشد؛ بنابراین او پس از توفیق در چالش برانگیزترین برههٔ زندگیش، فرار را بر قرار ترجیح می‌دهد (همان: ۳۴۶) و بیش از این، ظلم، تحقیر و تجاوز را بر نمی‌تابد و با مرگ‌طلبی (همان: ۳۴۷-۳۴۸) به استقبال زندگی تازه‌ای می‌رود. گل کویر، همچون «مالرو» تنها راه‌هایی از زندان غول‌آسای زندگی را در مرگ دانسته است (لپ، ۱۳۷۵: ۱۵۸) و همچون شمس از مرگ نمی‌ترسد؛ زیرا مرگ را پایان نمی‌داند (شافاک، ۱۳۹۸: ۶۹). توصیفات نویسنده در این بخش بویژه، تطهیر و رهایی گل کویر از پلیدی و پلشتی (همان: ۳۹۶)، تداعی‌گر قسمت‌هایی از رمان «زنان بدون مردان» شهر نوش پارسی پور برای مخاطبان است. نویسنده دربارهٔ حسن گدا نیز با ارائهٔ توصیفی جاندار، موجب ایجاد حس همدلی در مخاطب شده است:

... با خود می‌گفتم، شباهتهای زیادی به درخت افرا دارم! درختی که پاییز، برگهایش می‌ریزد؛ شبیه جذامی‌ای نیست که هر روز قسمتی از بدنش کم می‌شود؟ من هم درختی لخت و عریانم. پوستم، اعضايم، صورتم می‌پوسد و می‌ریزد. هر روز بخشی از بدنم، مرا ترک می‌کند؛ اما برخلاف درخت، که دوباره برگ می‌دهد، من چیزهایی را که از دست داده‌ام، نمی‌توانم دوباره به دست آورم. رسیدن بهار و جوانه‌زدن برای من در کار نیست. چیزی را که امروز از دست داده‌ام تا ابد از دست داده‌ام (همان: ۱۶۲ و ۱۶۳).

۲-۲-۱-۵ بهره‌گیری از نماد و تشبیه

شافاک در این رمان با بهره‌گیری از نماد (در بخش واژه) و تشبیه (در بخش گزاره) به شکلی غیرمستقیم و هنرمندانه در القای پیامهای اخلاقی کوشیده است؛ بدون اینکه موعظه‌ای به کار برد. استفادهٔ هوشمندانهٔ شافاک از این آرایه‌ها (که با مفاهیم اخلاقی ارتباط می‌یابد) بیشتر حالت اقناعی دارد.

۱-۲-۲-۱-۵ نماد

دایره: نویسنده در ابتدای رمان با توصیف و فضا سازی زندگی الّا به برکه‌ای راکد، که وجود سنگریزه‌ای او را دگرگون ساخته است، مدام از دایره‌هایی می‌گوید که در قلب برکه از دل هم زایانده و شکوفانده می‌شود (همان: ۷ و ۸). دایره در این بخش از رمان، نشان از تغییر ژرف و شگرف الّا است؛ در عرفان هم، دایره، نماد وحدت و مبدی است که همه چیز از آن آغاز می‌شود و نشانگر فعالیت و حرکات دورانی است. این نگاره،

ویژگی جهت‌مند است و در نتیجه، نشانه‌های هماهنگی است. خیال «گردی تمام» به ما مدد می‌رساند تا خویشتن را گرد کنیم و وضعیت نخستین خویش را بازیابیم و معنی وجود خویش را در درون تصدیق بنماییم؛ زیرا زمانی که این تجربه در درون انجام پذیرد، جدا از تمام جلوه‌های خارجی، نمی‌تواند چیزی جز گردی داشته باشد. دایره در هندسه به مثابه عدد یک است در تکرار وجود و ایجاز کثیرالسطوح هندسی و صورت کلیت و تمامیت و کمال، رمز وحدت و شکل اول است که اعداد و اشکال دیگر از آن صادر می‌شود (آیت‌اللهی، ۱۳۷۸: ۱۴۱ و ۱۴۰). «فون فرانتس» از پیروان مکتب یونگ، دایره را رمز «خود» نامیده است. این شکل، تمامیت روان در تمام جنبه آن را از جمله، رابطه بین انسان و کل طبیعت تبیین می‌کند؛ به همین دلیل، دایره، معرف الوهیت است. در رابطه کیمیا، آنجا که با تمام عشقش، خود را به شوهر عرضه می‌کند، شمس در واکنش، همچون هود و شعیب، دایره‌ای کامل دور کیمیا می‌کشد (شافاک، ۱۳۹۸: ۴۶۷). در اینجا هم دایره، حکایت از تکامل، روشن‌شدگی، اشراق و تحول بنیادین کیمیا و ورود او به بطن چهارم قرآن دارد.

عدد چهل: چهل، عدد انتظار، آمادگی، آزمایش و تنبیه است (شوالیه، ۱۳۷۸: ۵۷۶). این عدد، بارها در رمان ملت عشق آمده است. چهل قاعده شمس، چهل سالگی الّا (شافاک، ۱۳۹۸: ۸)، چهل سال درویشی شمس (همان: ۹۶)، چهل بار خواب مولوی (همان: ۱۴۹)، چهل روز به چله نشستن مولوی (همان: ۴۹۶)، چهل بار شستن گل کویر (همان: ۳۹۶). تکرار این عدد، خواننده را به سمت کاربرد آنها در رمان و برداشت اخلاقی سوق می‌دهد.

آینه: آینه، نماد حقیقت، صمیمیت، درون قلب و آگاهی است. آینه، ابزار اشراق و در حقیقت، نماد فرزاندگی و آگاهی است (شوالیه، ۱۳۷۸: ۳۲۳ و ۳۲۵). آینه‌ای که شمس به حسن گدا می‌بخشد و به او می‌گوید که اگر روزی، جوهرهات را فراموش کردی، زیبایی درونت را به تو نشان می‌دهد (همان: ۱۸۹). آینه وجود شمس که خود حقیقی مولوی را به او نشان داد (همان: ۳۱۲). آینه‌های نصب‌شده روی دیوارها که در شب زفاف شمس و کیمیا با پارچه پوشانده شده بودند؛ زیرا باور داشتند که اگر عروس خود را در آن ببیند، بدشگون است (همان: ۴۷۹). ایرانیان به آینه عروس و داماد، آینه بی بی مریم می‌گویند و اعتقاد داشتند برای شگون در شب وصال، عروس و داماد باید به جای

نگاه مستقیم، همدیگر را در آینه مشاهده کنند؛ این بدین منظور بود که آنها در بهشت، صورت یکدیگر را به صورت راست ببینند نه معکوس (شوالیه، ۱۳۸۷: ۳۳۱). در چین، آینه، نماد هماهنگی و وصلت زناشویی است (همان: ۳۲۷)؛ اما آیا آینه سرتاسر پوشانده شده از پارچه در این رمان می‌تواند بر عدم هماهنگی در وصلت این زوج دلالت کند؟ در بخش کلان روایت هم، آینه در کابوس الا بار دیگر به صورت نمادین ظاهر شده است:

الا، سرش را روی میز آشپزخانه، کنار کتاب نیمه‌باز گذاشته بود و با دهان باز خوابش برده بود... اما دهانش را که باز کرد، متوجه شد، نمی‌تواند حرف بزند... الا، این بار خواست با دکه‌دارها و مشتریهایشان حرف بزند؛ اما همان صحنه تکرار شد، نتوانست دردش را به کسی بگوید؛ اما موقعی که دستش را به طرف دهانش برد، وحشت کرد: زبان نداشت، زبانش افتاده بود؛ مثل ناخنی سیاه شده، دستپاچه دنبال آینه گشت؛ می‌خواست بداند، هنوز همان آدم است یا نه؛ اما در بازار به آن بزرگی، یک آینه هم نبود؛ گریه‌اش گرفت (همان: ۸۹).

این کابوس، که ژرفنای روانشناسانه دقیقی دارد از موقعیت فعلی الا (دانستن حقیقت) حکایت می‌کند؛ جایی که الا باید از خویشتن خویش دفاع کند؛ بی‌زبان است و عاجز می‌ماند و سکوتی زیانبار را بر می‌گزیند.

نیلوفر: نیلوفر، رمز تجلیات روحانی، شکوفایی و بیداری دنیای اثیری و معنوی است. نیلوفر از واژه‌هایی است که در اسطوره‌های ایران و هند و هم چنین در عرفان بودا، جایگاه ویژه دارد. ویل دورانت، معتقد است که در مشرق زمین «گاهواره تمدن اقوام آریایی در هند و ایران، نیلوفر را بطن جهان و سریر خداوند دانسته‌اند» (متحدین، ۱۳۵۵: ۲۵). نویسنده در مراسم سماع مولوی و درویشان چرخ‌زن، تنوره سماع-کنندگان را همچون باز شدن گل نیلوفر وصف می‌کند (شافاک، ۱۳۹۸: ۴۰۱). جالب است در ادبیات ژاپنی از این گل، تصویری اخلاقی به دست می‌دهند و آن را همچون کسی عرضه می‌کنند که در این اجتماع کثیف و در میان اشرار، پاک و دست نخورده می‌ماند (شوالیه، ۱۳۸۷: ۵۰۵).

نرگس: نرگس در شرق، نماد کامیابی و رسیدن به آرزوهاست. در میان عربها، نرگس، نماد انسانی ایستاده، خادمی ساعی یا عابدی است که می‌خواهد خود را وقف خدا کند (همان: ۴۱۷ و ۴۲۰). پیش از ملاقات شمس با مولوی و پس از ماه‌ها انتظار، یک

روز صبح، شمس، صورت دلنواز نرگس برفی ظریف و شکننده را می‌یابد که گویی نماد خوشبختی است (ر.ک: شافاک، ۱۳۹۸: ۱۱۷).

۲-۲-۱-۵ تشبیه

زندگی و شطرنج: «زندگی، مثل شطرنج است. بعضی حرکتها را برای بردن انجام می‌دهی؛ بعضی حرکتها را هم برای اینکه جریان بازی ضروریشان کرده برای اینکه صحیح‌اند، می‌بازی» (همان: ۴۳۶).

انتقاد از دیگران و بومرنگ: «ابروهای الا، لحظه‌ای در هم فرو رفت. یادش افتاد این حرف را قبلاً هم شنیده بود. اتهام «رمانتیک» بودن، که زمانی در آشپزخانه‌اش به دختر بزرگش زده بود، الآن سر خودش آمده بود. دایره، کامل شده بود. حرفهایی که زده بود، مثل بومرنگ به طرف خودش برگشته بود» (همان: ۳۷۵).

۳-۲-۱-۵ شگردهای آبرونیک

نویسنده در بعضی از موقعیتهای داستانی از شیوه‌های آبرونیک برای بیان مقصودش استفاده می‌کند. آفرینش چنین موقعیت‌هایی در مطاوی داستانی جدی به صورت غیرمستقیم، کارکردی اخلاقی می‌یابد.

آشچی دده ظالم در تذکر جدی به شاگردش، که وظیفه خود را بدرستی انجام نمی‌دهد، می‌گوید: «تمیزی، عبادت است. عبادت، تمیزی است» (همان: ۹۴). پاسخ شاگرد ذله‌شده به آشچی دده این است که: «اگر تمیزی، عبادت بود، همه زنهای خانه‌دار بغداد خیلی وقت پیش به رتبه مرشدی رسیده بودند.» ژرف‌ساخت چنین سخنی، حکایت از مایه‌وری و گرایش به رویکردهای فمینیستی دارد.^{۱۱} در ماجرای دیگری و در تمیزکردن کتابخانه مولوی، کراً از جنی به نام کبیکچ^{۱۲} سخن می‌گوید که مزه کتاب را دوست دارد و عاشق جویدن صفحه‌های کتاب است؛ برای همین، بالای هر کتابی، به‌منظور دفع شر این جن به حالت هشدار می‌نوشتند که ای کبیکچ! از این کتاب دوری کن! مولوی پس از بازگشت و با دیدن صحنه تمیز کردن کتابها، توسط کراً با عصبانیت از همسرش می‌خواهد که دیگر هیچ‌وقت به کتابهایش دست نزنند. نویسنده به طرز زیرکانه‌ای این ژرف‌ساخت را واگویه کرده است: «... فهمیدم در کتابها به روی من بسته است؛ نگو فقط کبیکچ نبوده که باید از کتابهای شوهرم دوری می‌کرده، من هم

بوده‌ام؛ آن صفحه‌ها به درد من نمی‌خورده!» (همان: ۲۵۷) و در بخش کلان روایت، هنگامی که الا در خلوت خود با حالت طنز از چهل قاعده زنان خانه‌دار ذله از دست زندگی می‌گوید: «... قانون اول، خودت باش و دنبال عشق نگرد! در زندگی، چیزهایی مهمتر از عشق هست» (همان: ۷۳)، این گرایش، بار دیگر نمایان می‌شود.

۴-۲-۱-۵ عملکرد شخصیت داستانی

یکی از شیوه‌هایی که نویسندگان به مدد آن، مسائل اخلاقی را به خوانندگان معرفی می‌کنند روایتگری حادثه با تأکید بر عناصر بیرونی است. در این شگرد، نویسنده از زاویه دید سوم شخص استفاده، و بدون تأکید بر درونیات شخصیت‌ها، خواننده را رها می‌کند تا از خلل اتفاقات به نتیجه برسد و با کنار هم گذاشتن پازل روایت، قضاوت نهایی را بر عهده بگیرند. باری، همه بار اخلاقی رمان بر دوش تصویرسازی بیرونی است و نویسنده تنها به وسیله روایت‌پردازی و از طریق زاویه دید، پیغامهای اخلاقی رمان را به مخاطبان منتقل می‌کند.

شافاک در بخش کلان روایت، بیشتر از این شیوه بهره گرفته است. لازم است اطلاعات رمان درباره الا، شخصیت محوری این بخش - که آماج انتقادهای اخلاقی قرار گرفته است - در چند بخش جدا مطرح شود: الف) الا چگونه زنی است؟ ویژگیهای روحی و رفتاری او کدام است؟ ب) ارتباطش با اعضای خانواده چگونه است؟ ج) چه عواملی موجب می‌شود تا الا خیانت کند و اساساً نوع ارتباط او با عزیز زاهارا چگونه است؟ نویسندگان با سنجش عملکرد الا در پایان به نقد و ارزیابی اخلاقی او دست می‌یابند.

الف) الا چگونه زنی است؟

الیف شافاک، الا روبشتاین را در رمان ملت عشق این گونه معرفی می‌کند: زنی که سالهاست، عادت‌ها، نیازها و سلیقه‌هایش تغییر نکرده (شافاک، ۱۳۹۸: ۸ و ۱۰۲)؛ یگانه قطبنمای زندگیش، خانه و خانواده‌اش بوده (همان: ۸)؛ در فهرست اولویتهایش، عشق، جایگاهی نداشته و بچه‌ها، اولویت اول زندگی او بودند (همان: ۹)؛ همیشه محتاط (همان: ۱۰)؛ خجالتی، سر به زیر و ترسو بوده (همان: ۱۱)؛ کسی که دوست داشته، روزی، منتقد سرشناسی بشود (همان: ۱۳)؛ زنی، خانه‌دار و وسواسی (همان) که در دانشگاهی پر از

فمنیست درس خوانده (همان)؛ پس از فارغ‌التحصیلی به طور منظم مشغول کار نشده بود؛ فقط برای چند مجله زنان، کارهای جزئی ویراستاری انجام داده بود؛ عضو بعضی باشگاه‌های کتابخوانی شده بود و هرازگاهی هم برای روزنامه‌های محلی، نقد کتاب نوشته (همان)؛ به مطالعه، علاقه بسیار داشته (همان: ۱۴) و هرگز دوست نداشته که در مرکز توجه باشد (همان: ۱۵)؛ اعتقاد دارد که مردان، موجوداتی ناشناختنی‌اند (همان: ۱۸)؛ زود ازدواج کرده و بسرعت بچه‌دار شده است (همان: ۱۸ و ۱۹)؛ از جوانیش و شروع رابطه‌اش با دیوید، خاطرات خوبی ندارد. او در اولین حاملگی بسیار سختی کشیده و زایمان زودرس داشته است (همان: ۱۹)؛ سردردهای میگرنی دارد (همان: ۲۰)؛ همیشه خود را مقصر دانسته و بار اشتباه‌های دیگران را به دوش کشیده (همان: ۶۲)؛ وجودش پر از خلأ بوده (همان: ۶۳) و جایی در اعماق وجودش، نیازمند عشق است و در حسرت عشق می‌سوزد (همان: ۶۴)؛ گاهی احساس بدبختی می‌کند (همان: ۷۴) و به‌رغم تنهایی و طردشدگی به وضع ظاهر و اندام خود اهمیت می‌دهد (همان: ۸۹). الا نسبت به وضعیتش در آینده، نگران است و می‌ترسد. او به بداقبالی و ابهام زندگی، عادت ندارد (همان: ۹۲). او عاشق آشپزی است (همان: ۱۰۱) و درست، مانند کرآ، یگانه پناهگاهش، آشپزخانه (مطبخ) بود (همان: ۳۳۲). الا، زنی کاملاً سنتگراست (همان: ۱۰۲) و به اعتقادش، کم‌شدن گرایش زوجها در طول زندگی، مسأله‌ای، طبیعی بوده (همان: ۱۰۳)؛ همواره زن مطیع و حرف‌گوش‌کنی بوده (همان: ۱۰۳). او پس از حوادث ناخوشایند زندگیش (مشاجره با دختر، طردشدنش توسط دختر و شوهر) احساس بیماری می‌کند (همان: ۱۲۰). در مجموع، آدم دینداری نیست^{۱۳}؛ اما تابع قاعده و قانون است (همان: ۲۲۱ و ۲۴۲). به عرفان شرق علاقه دارد (همان: ۲۲۲) و گرایشهای فمینیستی دارد (همان: ۲۴۳) و در نهایت او، خود را این گونه وصف می‌کند: «... یهودی‌ای نه به معنای دینی بلکه به معنای فرهنگی، لیبرال، روشنفکر، دموکرات، مؤدب، متمدن و گیاه‌خواری بالقوه می‌دانست که تصمیم دارد، خیلی زود، خوردن گوشت را بالکل کنار بگذارد» (همان: ۲۴۲).

ب) ارتباط الا با اعضای خانواده‌اش

الا، زندگیش را مدیون فرزندان‌اش می‌داند (همان: ۱۰۵)؛ از اینکه خودش را این قدر وابسته به خانواده می‌داند، شمتات می‌کند (همان: ۱۰۵)؛ پس از حوادث طردشدگی و تنهایی

با نقاب با اعضای خانواده‌اش رفتار می‌کند:

همان‌طور که داشت دوقلوها را تماشا می‌کرد که سربه‌سر هم می‌گذاشتند، حس کرد تبسمی ساختگی، گوشه لبهایش نشسته، خواست که پاکش کند؛ اما نتوانست حتی موقعی که داشت دوقلوها را سوار سرویس می‌کرد یا وقتی جلوی در داشت با دیوید چند کلمه‌ای حرف می‌زد، آن تبسم نفرت‌آور همان جا، گیر کرده و مانده بود. انگار آن را زیر پوستش حک کرده بود (همان: ۱۲۱)

همیشه به وظیفه مادری‌اش عمل می‌کرد و از این بابت به خود می‌بالید؛ اما پس از مکاتبه با عزیز زاهارا، نقش مادریش رنگ باخته (همان: ۱۴۱ و ۱۴۵). او از این به بعد، احساس گناه می‌کند؛ زیرا گمان می‌کند به وظایف مادریش درست عمل نکرده است (همان: ۲۱۸). از سوی مدیر مدرسه اورلی (فرزندش) نامه‌ای به دست اللا می‌رسد که حکایت از آن دارد که اورلی در بحران جوانی به سر می‌برد (همان: ۲۱۸). اللا در اثر مکاتبه با عزیز به آدم دیگری تبدیل شده بود: «در عرض چند هفته از زنی که زندگی با ثبات و یک‌نواختی داشت به زنی دیگر تبدیل شده بود: زنی که زندگی‌اش، پر است از سهل‌انگاری و شانه‌خالی‌کردن و راز» (همان: ۲۶۸). خانواده‌ی اللا، متوجه نزدیک‌شدن اللا به نویسنده‌ی رمان ملت عشق نشده‌اند (همان: ۲۶۸). در نهایت اللا در برابر این خانواده به آخرین وظایف مادریش عمل، و خانواده‌اش را ترک می‌کند (همان: ۴۹۰). ایوی و اورلی (دو قلوهای اللا) با مادرشان قهر می‌کنند؛ اما ژانت با مادرش همچنان در ارتباط است (همان: ۵۰۸).

۱. دیوید، همسر اللا

پیوند اللا با شوهرش دیوید، که دندانپزشک موفقی است، چندان عمیق نیست (همان: ۸). اللا اعتقاد دارد که چنانکه در زندگی زن‌اشویی، شوهر اشتباهی کرد باید هر جور شده، ببخشد! (همان: ۸)؛ اما اصراری بر پذیرفتن زندگی تمام شده ندارد (همان: ۹). اللا، هیچ‌گاه نتوانسته‌است با شوهرش دوست باشد و حرف دلش را به او بزند (همان: ۱۰). دیوید اجازه نداده بود که اللا، سالهای سال کار کند (همان: ۱۵). او گمان می‌کند که دیدگاه دیوید هم درباره‌ی خودش، همانند دیدگاه دخترش (منفعل، بدبخت و بی‌حوصله) است (همان: ۲۲). بین اللا و شوهرش، خلأ غلیظی است (همان: ۲۳). اللا و دیوید در ابتدا عاشق هم بودند؛ اما بعدها عشق آنها یخ زده بود (همان: ۲۳). دیوید پس از طرد زنش و

در بازگشت به خانه به طور محسوسی به الّا بی‌اعتنایی می‌کند (همان: ۱۰۰). همه کارهای منزل به دوش الّا است (همان: ۱۰۲). ارتباط عاطفی الّا با دیوید، بسیار کم است: «شنبه‌ها هم دیوید، الّا را برای شام بیرون می‌برد؛ بیشتر وقتها به رستوران تایوانی یا رستورانی ژاپنی؛ به خانه هم که برمی‌گشتند، اگر خسته، مست یا ناراحت نبودند، تماسهای کوتاه و دستپاچه، نوازشهای سطحی ... دیگر می‌توان گفت که هفته‌ها و ماه‌ها کاری به کار همدیگر نداشتند» (همان: ۱۰۲ و ۱۰۳). همسر الّا متوجه تغییر محسوس همسرش (که در رابطه با مرد دیگری شکل گرفته است)، می‌شود و تحت تأثیر آن قرار می‌گیرد (همان: ۲۷۰)؛ اما همچنان روابط الّا و دیوید در حد یکی دو جمله گفتگوی کوتاه است (همان: ۲۷۰). دیوید به الّا توجه نشان می‌دهد: او را به یک رستوران برای شام دعوت می‌کند. در واقع علت اصلی دعوت دیوید، این است که به همسرش بگوید که از ارتباطش با عزیز آگاه است (همان: ۳۷۰-۳۷۳). دیوید، علت خیانت همسرش را خودش می‌داند که به الّا توجه نکرده است (همان: ۳۷۲). او به اشتباهاتش اعتراف می‌کند (همان: ۳۷۴). دیدار زن و شوهر با مشاجره‌ای بی‌نتیجه پایان می‌پذیرد (همان: ۳۷۵). دیوید، کارهای طلاق را عمداً سخت‌تر می‌کند (همان: ۵۰۸).

۲. ژانت، دختر الّا

الّا دوست دارد به دخترش ژانت در مسئله ازدواج کمک کند (همان: ۱۷). او با ازدواج دخترش با اسکات مخالفت می‌کند (همان: ۱۸)؛ بنابراین از سوی دخترش به نادانی درباره موضوع عشق متهم می‌شود؛ زیرا الّا با ازدواجش مخالفت کرد، و عشق اسکات و ژانت را انکار کرده است (همان: ۲۰ و ۶۰). ژانت، مادرش را به دلیل دخالت در زندگی خصوصی‌اش، چریک می‌خواند (همان: ۲۲۱). الّا از سوی ژانت به منفعل بودن، بدبختی و بی‌حوصلگی متهم می‌شود (همان: ۲۲). ژانت از الّا می‌پرسد که واقعاً احساس بدبختی می‌کند؟ اما الّا، قضیه را درز می‌گیرد و مایل نیست با دخترش درباره این موضوع صحبت کند (همان: ۱۲۳).

ج) دلایل خیانت^{۱۴} الّا

۱. مشکلات خانوادگی الّا پیش از ازدواج: خاطرات گذشته الّا، گاهی او را آزار می‌دهد: پدرش در شب سال نو میلادی، خودش را دار زده و روابط الّا با مادرش را برای چند سال مکدر کرده است؛ اما بالأخره از خشمی که نسبت به مادرش داشته است،

دست می‌کشد (همان: ۱۴۴).

۲. **خیانت همسر الّا:** دیوید به الّا خیانت می‌کرد (همان: ۱۵، ۲۹، ۶۲، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۵، ۴۵۱). الّا از تمام خیانت همسرش، دیوید آگاه است (همان: ۲۷۰)؛ اما قصد انتقام‌گرفتن ندارد (همان: ۳۷۳).

۳. **تنهایی^{۱۵} الّا:** آغاز ارتباط مجازی با عزیز زاهارا، نویسنده ملت عشق، مصادف است با تنهایی الّا؛ «ارتباط الّا نه فقط با شوهرش بلکه با کل خانواده ضعیف شده بود» (همان: ۷۵، ۷۶). الّا در ماجرای ازدواج دخترش با اسکات و گفت‌وگوی محرمانه با نامزد دخترش، توسط شوهر و دخترش برای مدتی طرد می‌شود که این مسئله، موجب دل‌گرفتگی و تنهایی الّا می‌شود (همان: ۸۹). الّا بیش از پیش تنها می‌شود؛ بنابراین و برخلاف عادت، شروع به نوشیدن مشروب می‌کند: وی ابتدا از اینکه بی‌اجازه از مشروب دیوید، که برای شب خاصی کنار گذاشته بود، خورده بود احساس ترس می‌کند؛ اما بعد با گفتن اینکه امشب هم شب خاصی است، تنهایی‌اش را جشن می‌گیرد و آرام می‌شود (همان: ۹۰). او از اینکه در اولین ایمیل بهبود روابط الّا و ژانت دعا می‌کند احساس مسرت می‌کند. عزیز در این ایمیل برای بهبود روابط الّا و ژانت دعا می‌کند (همان: ۹۱). به زعم الّا، آشتی کردن ژانت و بهبود روابط الّا با دخترش، نتیجه دعای عزیز زاهاراست: «پس درخت دلهای شکسته، در آن روستای دورافتاده گواتمالا کار خودش را کرده بود. خواسته عزیز محقق شده بود؛ دست کم نصفش» (همان: ۱۲۲) الّا رفته‌رفته به مشروب اعتیاد پیدا می‌کند (همان: ۱۰۰). «رنگ شراب جذبش می‌کرد؛ به رنگ یاقوت می‌مانست. لحظه‌ای روی سطح شراب، انگار نقطه‌های نورانی درخشیدند و خاموش شدند؛ شبیه کوره راهی نوران بود؛ شاید هم راهی واقعی بود که از اینجا به فراسو می‌رفت. تنها خواسته‌اش، پیدا کردن آن راه و فرار کردن بود» (همان: ۳۷۲ و ۳۷۳). او احساس تنهایی شدید می‌کند (همان: ۱۰۰) و مرگ سایه، سگ پیر و وفادارش، عمیقاً او را تحت تأثیر قرار داده است (همان: ۲۱۸).

۴. **عشق^{۱۶} الّا به عزیز زاهارا:** الّا بعد از گفت‌وگو با دخترش، متوجه می‌شود که واقعاً عاشق دیوید نیست و مایل است که عشق را تجربه کند (همان: ۱۲۳). یک روز الّا به فهرست ده کاری که پیش از چهل سالگی باید انجامش می‌داد، نگاهی انداخت؛ تقریباً تمامش را انجام داده بود، جز مورد آخر: «دلت را به روی عشق بازکن» (همان: ۱۷۵). او

شروع به مکاتبه کردن به صورت پی در پی با زاهارا می‌کند. نامه‌های عزیز و الا رفته رفته، صمیمی تر از قبل می‌شود (همان: ۱۲۳ و ۱۴۲ و ۱۷۶ و ۱۷۷). شمار نامه‌ها در روز به ۵ یا ۶ تا می‌رسد (همان: ۲۱۸). الا موقع خواندن نامه‌های عزیز زاهارا نمی‌تواند جلو هیجانش را بگیرد؛ مثل عشاق دبیرستانی (همان: ۲۱۹). او در بخشی از رمان به صمیمی تر شدن نوشتن عزیز زاهارا اشاره می‌کند: «چه قشنگ می‌نوشت عزیز! گرم؛ صمیمی» (همان: ۱۴۳). او حتی فکر می‌کند که این نامه‌ها از دوستی‌های معصومانه فراتر رفته است (همان: ۲۱۹). باری در رابطه الا و عزیز، معاشقه‌ای پنهان بود (همان: ۲۲۰). الا و عزیز در پایان نامه‌ها برای هم ابراز دلتنگی می‌کنند (همان: ۲۲۴). الا در آستانه تغییر جدیدی قرار گرفته است و صبح‌ها بی‌حالت از قبل از خواب بیدار می‌شود (همان: ۱۷۴). آشنایی الا با عزیز موجب می‌شود تا رنگ جاننداری به بوم بژ و خاکستری رنگ زندگی الا وارد شود؛ رنگ بنفش^{۱۷} آن هم از نوع جیغ (همان: ۲۱۹). الا گمان می‌کند که عزیز زاهارا دقیقاً شخصیتی مکمل اوست (همان: ۲۴۲)؛ برای همین پس از آشنایی با او از تنهایی استقبال می‌کند (همان: ۲۶۷). رمان زاهارا این فرصت را فراهم ساخته بود که الا به دنیای ذهنی خودش قدم بگذارد (همان: ۲۶۷). ارتباط مجازی الا و زاهارا به ارتباط شفاهی (تلفنی) می‌انجامد (همان: ۲۶۸). الا، همیشه خودش و خواسته‌هایش را سرکوب کرده است؛ اما پس از ارتباط با عزیز زاهارا، احساس رهایی و بالندگی می‌کند (همان: ۲۶۸). این احساس رهایی به الا کمک می‌کند، همچنان از فرزندانش محافظت کند: برای ایوی، معلم ریاضی می‌گیرد تا در این درس تقویت شود. اورلی را پیش روانپزشک می‌فرستد و مشکل سوء تغذیه او برطرف می‌شود. ژانت نیز با اسکات به هم می‌زند و به وضع معمولی بر می‌گردد (همان: ۲۶۸). ارتباط الا با عزیز زاهارا، موجب تغییر مثبت در رفتار الا می‌شود (همان: ۲۶۹). الا دیگر احساس بدبختی نمی‌کند (همان: ۲۷۱). الا عاشق عزیز زاهارا می‌شود. وی پس از دیدن عکس عزیز، او را شبیه شخصیت اصلی رمانش، یعنی شمس تبریزی می‌بیند (همان: ۲۸۳). «... نیروی جاذبه‌ای قوی، تحریک کننده و گریزان از قواعد. الا هر چه بیشتر به مرد توی عکس نگاه می‌کرد، بیشتر آرزو می‌کرد، کنارش باشد» (همان: ۲۸۴)؛ بدین ترتیب الا، عاشق عشق عزیز می‌شود: «عشق عزیز هم مثل خودش بود؛ نه از اسارت بلکه از آزادی نیرو می‌گرفت» (همان: ۳۹۴، ۳۹۵، ۴۵۰). الا نوع رابطه‌اش را با عزیز خیانت نمی‌پندارد^{۱۸}: «به

نوک زبان الا، خیلی چیزها آمد در آن لحظه، می‌خواست داد بزند؛ هوار بکشد؛ به شوهرش بگوید چه بلاها سر او آورده، یادش بیاورد که خودش سالهاست دارد به او خیانت می‌کند و حق ندارد نامه‌نگاری معصومانه او و عزیز را غلط‌هایی که خودش می‌کند در یک کفه بگذارد» (همان: ۳۷۳). عزیز زاهارا برای دیدن الا به بوستون می‌آید و ارتباط عاطفی الا و عزیز زاهارا بیشتر می‌شود (همان: ۴۴۹ و ۴۷۱). الا، به‌رغم شنیدن اظهارات عزیز مبنی بر بیماریش، همچنان عاشق^{۱۹} اوست (همان: ۴۸۰). او زندگیش را با عزیز آغاز می‌کند (همان: ۵۰۸). سرانجام الا با فوت عزیز به قاعدهٔ چهلیم شمس (عشق) پناه می‌برد (همان: ۵۰۸).

د) نقد و ارزیابی اخلاقی الا

مخاطب رمان ملت عشق، بویژه زنان برای اینکه درک و دریافتی صحیح و مبتنی بر اخلاقیات داشته باشند، ناگزیرند که خودشان را در موقعیت الا و تجربه‌های او قرار دهند. در رابطهٔ فرازنشویی‌ای که الا با عزیز زاهارا برقرار می‌کند، عوامل بسیاری دخالت دارد. خیانت دیوید، تنهایی الا، مشکلات خانوادگی الا پیش از ازدواج و مهمتر از همه استقبال از تجربهٔ عشق. شاید این دلایل به نظر خوانندگان و بویژه طرفداران دو آتشهٔ رمانهای زن‌محور، قانع‌کننده به نظر برسد و آنها بتوانند به همین دلایل با الا نسبتی همدلانه برقرار کنند، اما اهتمام نویسنده در این میان، وافی به مقصود نبوده است. به هر روی، شافاک به شکلهای گوناگون و از طریق تقابل بین حس مادری و عشق الا به عزیز زاهارا، توصیف جزئیات، بهره‌گیری از زاویهٔ سوم شخص تلاش کرده است، ضرورت عشق را در زندگی اکنون به ما یادآور شود.

۶. نتیجه

کتاب ملت عشق از رمانهای معاصر است که دغدغهٔ بیان مسائل اخلاقی را دارد. در دنیای اومانیستی، که همهٔ انسان‌ها به شکلی با رویگردانی از خدامحوری، بحرانهای تازه‌ای را برای خویش به وجود آورده‌اند، ظهور این رمان در دو روایت موازی و با تمرکز بر چهل قانون شمس، ضرورت روی آوردن به اخلاق، عشق و معنویت را در زندگی گذشته و امروز نوید داده است. نگارندگان در این پژوهش با کشف قدم‌به‌قدم اخلاقیات و با تحلیل واژگان، گزاره‌ها و موقعیتهای اخلاق‌مدار به استخراج پیامهای

ارزشمند این رمان پرداختند. شافاک در این رمان با وامگیری از اندیشه‌های شمس و مولوی به دو روش مستقیم و غیر مستقیم به القای پیامهای اخلاقی همت گمارده است. مسئله اخلاق تنها با ایراد جمله‌های خبری و انشایی تفهیم نمی‌شود؛ از این رو نویسنده به مدد شناخت جزئی و بیان مستقیم تجربیات و عواطف انسانی و واکاوی در درون انسانها، موجبات ارتقای آگاهی مخاطبان را از دیگران فراهم ساخته است. در نهایت مخاطبان هم با خواندن این رمان و به مدد شبیه‌سازی، همدلی و تخیل به تقویت حواس اخلاقی خویش نائل می‌آیند و در سایه ارشادهای مؤلف به بینش‌مندی اخلاقی نزدیکتر می‌شوند.

پی‌نوشت

۱. این کتاب در انگلیسی به چهل قانون عشق (The forty Rules of love) ترجمه شده است. مهنوش عدالت نیز در سال ۱۳۹۱ با همین عنوان، رمان را به فارسی برگرداند. این عنوان، گویای این است که سویه‌های روانشناسی بسیاری در این کتاب وجود دارد.
۲. عنوان کتاب، آن قدر به داستان‌های عامه‌پسند شبیه است که خوانندگان گمان می‌برند، آن را بارها خوانده‌اند.
۳. برخی از مترجمان با تمرکز بر این بخش، رمان را دولت هوس نامیده‌اند.
۴. در این رمان، چنانچه کلان روایت در راستای خرده روایت مورد خوانش قرار بگیرد و عشق در این بخش، مفهوم‌شناسی شود، داستان الا نیز نخبه‌پسند می‌شود؛ زیرا بواقع، عشق مجازی الا به زاهارا - که مهمترین ویژگی آن وحدت بخشی و تمرکز است - به نوعی در عشق معنوی و آسمانی مولوی به شمس مستحیل شده است.
۵. نویسنده از کتابهای علمی بسیاری به منظور پرداخت داستان بهره گرفته و فهرستی از آنها را در پایان این رمان یادآور شده است.
۶. در بنمایه عشق، نیروی تغییر وجود دارد.
۷. عبدالله نصرتی در مقاله «تعالیم اخلاقی و اجتماعی شمس تبریزی» بر آن است که سقوط ارزشهای اخلاقی به زعم شمس ناشی از انحراف از معیارها بوده است؛ هادیانی که اصول را رها کرده‌اند و به فروغ چسبیده‌اند (نصرتی، ۱۳۷۹: ۱۵۷-۱۷۶).
۸. مضمون دستگیری شمس از افراد به حاشیه رانده شده جامعه در برخی از بخشهای مقالات قابل ردیابی است: «لحظه‌ای برویم به خرابات، بیچارگان را ببینیم، آن عورت‌کان را خدا آفریده است، اگر بد یا نیکند در ایشان بنگریم» (شمس تبریزی، ۱۳۷۹: ۳۰۲).



۹. شایان ذکر است که این بخش از رمان شافاک بر پایه افسانه‌ای شکل گرفته است که نخستین بار آنماری شیمل آن را مطرح ساخت (شیمل، ۱۳۸۲: ۴۱)؛ اما به واقع، شمس نه مقتول است و نه آن گونه

که سعیده قدس در رمان «کیمیا خاتون» آورده است، قاتل.

۱۰. شافاک در این رمان در پی کریستائیزه کردن شمس است.

۱۱. در بخشی از این رمان از زبان مولوی می‌خوانیم که «مبادا گمان کنند زنان از مردان عقب‌ترند؛ ناقص‌ترند! انسانی را از انسان دیگر برتر دانستن و تبعیض قائل شدن، خاص ما بندگان است و گرنه نزد خداوند، همه بندگان برابرند» (شافاک، ۱۳۹۸: ۴۹۷).

۱۲. آدم گاجیک در مقاله «کبیج در نسخه‌های خطی اسلامی» ترجمه نوش آفرین انصاری به طور مبسوطی درباره کبیج می‌نویسد.

۱۳. علی کمال‌جو و همکاران در مقاله «پیش‌بینی روابط فرازناشویی بر اساس هوش معنوی و ...» بر آنند که هوش اخلاق و گرایشهای دینی بر رضایت زناشویی تأثیر مثبتی دارد (کمال‌جو، ۱۳۹۵: ۴۵). با این گفته می‌توان چنین نتیجه گرفت که میزان خیانت در آدمهای مذهبی کم است و افرادی که عبادات آیینی انجام می‌دهند، سازگاری و رضایت بیشتری از زندگی مشترکشان دارند.

۱۴. به هر گونه روابط جنسی یا ارتباط عاطفی خارج از چارچوب روابط زناشویی به صورت مخفیانه که تهدیدی برای زندگی زناشویی است، قانوناً خیانت گفته می‌شود (مؤمنی جاوید و همکار، ۱۳۹۰: ۱۵).

۱۵. همه ما دل در گرو مهر کس یا کسانی داریم. وقتی دیگر آن کس یا کسان نیستند، چه جسماً تنهایمان گذاشته باشند؛ چه از نظر روحی و عاطفی، احساس تنهایی می‌کنیم (اسونسن، ۱۳۹۸: ۵). «احساس تنهایی، نوعی هیجان منفی است که از نارسایی و ضعف در روابط بین فردی به وجود می‌آید و در نتیجه، آن فرد، احساس غمگینی، پوچی و بی‌تعلقی می‌کند (دشت بزرگی، ۱۳۹۶: ۷۳).

۱۶. اگر عاشق هیچ چیز نبودیم، هیچ چیز نزد ما، هیچ ارزش قطعی و ذاتی نداشت؛ هیچ چیز در میان نبود که خود را به طریقی ملزم به پذیرش آن به مثابه غایتی نهایی بدانیم. عشق‌ورزیدن بنا به طبیعتش موجب می‌شود که هم متعلق‌های آن را فی نفسه ارزشمند بدانیم و هم چاره‌ای نداشته باشیم جز اتخاذ آن متعلقها به عنوان غایات نهاییمان؛ بنابراین عشق تا آنجا که هم موجب ارزش ذاتی یا نهایی است و هم موجب اهمیت، دلیل نهایی عقلانیت عملی است (فرانکفورت، ۱۳۹۵: ۵۲).

۱۷. بنفش، رنگی زنانه است و به عنوان قدرتمندترین رنگ، رازواری و سحرناکی عجیبی دارد؛ این رنگ با توجه به زندگی اللا، حس ارزش و اعتبار و شجاعت را به ذهن القا می‌کند.

۱۸. این ادعای اللا برخلاف گفته روان‌درمانگران و مشاوران خانواده است؛ بی‌وفاییهای عاطفی (خیانت)، گونه‌های فرعی مختلفی دارد که از این قرار است: ارتباط از طریق اینترنت، ارتباط در محیط‌های کار یا ارتباطات تلفنی (مؤمنی جاوید و همکار، ۱۳۹۰: ۱۷). افراد نمی‌توانند تجربیات ذهنی یکدیگر را به طور کامل درک کنند. با توجه به این دیدگاه، هر زوجی نسبت به خیانت، تعریف

خاصی دارد؛ بنابراین نمی‌توان تعریف ثابت و یکسانی از این مفهوم بیان کرد؛ اما یکی از جنبه‌های مشترک در بین تعاریف، پنهانی‌بودن یا مخفیانه‌بودن ارتباط است (عبدی، ۱۳۹۱: ۱۳۶ و ۱۳۷).
۱۹. «در فرهنگ ما، عشق و عاشقی از آغاز به قصد زناشویی است» (ستاری، ۱۳۸۳: ۲۵۴).

فهرست منابع

- قرآن کریم؛ ترجمه مهدی فولادوند، چ دوم، قم، ۱۳۸۱.
- آیت الاهی، حبیب‌الله؛ *مبانی نظری هنری تجسمی*؛ تهران: سمت، ۱۳۷۸.
- اسلامی ندوشن، محمد علی؛ *جام جهان‌بین*؛ تهران: توس، ۱۳۵۵.
- اسونسن، لارس؛ *فلسفه تنهایی*؛ ترجمه خشایار دیهیمی، تهران: فرهنگ نشر نو با همکاری نشر آسیم، ۱۳۹۸.
- برتلمی، ژان؛ «هنر و اخلاق»، ترجمه احمد سمیعی گیلانی، *نامه فرهنگستان*، ش ۲، دوره ششم، ۱۳۸۴، ص: ۷۲-۱۰۷.
- برمودس، خوزه لویس و گاردنر، سباستین؛ *هنر و اخلاق*، ترجمه مشیت علایی، تهران: فرهنگستان هنر، ۱۳۸۷.
- تولستوی، لئون؛ *هنر چیست؟*؛ ترجمه کاوه دهگان، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۸.
- چهرقانی، آیدا و گرجی، مصطفی، (۱۳۹۸)، «بررسی و تحلیل ملت عشق و کیمیا خاتون با رویکرد به زندگی مولوی»، *فصلنامه نقد کتاب*، دوره ۵، ش ۶، ۱۳۹۸، ص ۹۳-۱۰۶.
- خاکی، غلامرضا؛ *کیمیا*؛ پرورده حرم مولانا، تهران: هرمس، ۱۳۹۷.
- خواجه‌ویان، فاطمه؛ مطالعه تأثیر مولانا در رمان ملت عشق الیف شافاک با رویکرد انسان‌شناسانه، رساله کارشناسی ارشد، به راهنمایی عذرا قندهاریون، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۹۸.
- دشت بزرگی، زهرا؛ «تأثیر مداخله مبتنی بر شفقت خود بر احساس تنهایی و تنظیم هیجانی زنان آسیب دیده از خیانت زناشویی»؛ *مجله دانش و پژوهش در روانشناسی کاربردی*، ش ۲، پیاپی ۷۰، ۱۳۹۶، ص: ۷۲-۷۹.
- ستاری، جلال؛ *سایه ایزوت و شکرخند شیرین*؛ تهران: مرکز، ۱۳۸۳.
- سونتاگ، سوزان؛ *در عین حال (رمان نویس و استدلال اخلاقی)*؛ تهران: نشر ثالث، ۱۳۹۳.
- شافاک، الیف؛ *ملت عشق*؛ ترجمه ارسلان فصیحی، تهران: ققنوس، ۱۳۹۴.
- شاله، فیلیسین؛ *شناخت زیبایی*؛ ترجمه علی اکبر بامداد، تهران: طهوری، ۱۳۴۷.
- شپرد، آن؛ *مبانی فلسفه هنر*؛ ترجمه علی رامین، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵.

- شمس تبریزی، محمد؛ **مقالات**؛ تصحیح و تعلیق محمد علی موحد، تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۹.
- شوالیه، ژان و گربان، آلن؛ **فرهنگ نمادها**؛ ترجمه سودابه فضائی، تهران: نشر جیحون، ۱۳۷۸.
- شیمیل، آنماری؛ **شکوه شمس**، سیری در آثار و افکار مولانا جلال‌الدین؛ ترجمه جلال‌الدین آشتیانی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲.
- عبدی، محمدرضا و همکاران؛ «بررسی سبک دلبستگی و رضایت رناشویی افراد متأهل درگیر خیانت اینترنتی»، **مجله مطالعات روانشناختی دانشگاه الزهراء**، دوره ۸، ش ۳، ۱۳۹۱ ص: ۱۵۸-۱۳۵.
- عطار نیشابوری، فریدالدین؛ **تذکره‌الاولیاء**، به تصحیح نیکلسن، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۷۰.
- فرانکفورت، هری؛ **دلایل عشق**؛ ترجمه ندا مسلمی و مریم هاشمیان، تهران: نشر کرگدن، ۱۳۹۵.
- فوشه کور، هانری؛ **اخلاقیات**؛ ترجمه محمدعلی امیر معزی و عبدالمحمد روح‌بخشان، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۷.
- کرمی، محسن؛ **نقد زیبایی‌شناختی و نقد اخلاقی (تحلیل نسبت‌های ممکن)**؛ تهران: نشر نگاه معاصر، ۱۳۹۶.
- کرول، نوئل؛ **هنر و قلمرو اخلاق**؛ تهران: ققنوس، ۱۳۹۲.
- کمال جو، علی و همکاران؛ «پیش‌بینی روابط فرازناشویی بر اساس هوش معنوی، هوش اخلاقی، رضایت زناشویی و استفاده از شبکه‌های مجازی با نقش تعدیل‌کنندگی جنسیت»؛ **مجله مشاوره و روان درمانی خانواده**، ش ۶، پیاپی ۲۱۶، ۱۳۹۵، ص: ۳۹-۶۷.
- کوندرا، میلان؛ **هنر رمان**؛ مترجم پرویز همایون پور، تهران: نشر قطره، ۱۳۸۲.
- گاچیک، آدم؛ «کبیج در نسخه‌های خطی اسلامی»، ترجمه نوش آفرین انصاری؛ **مجله تحقیقات کتابداری و اطلاع رسانی دانشگاه**، ۱۳۶۸.
- گلمرادی، صدف؛ «گاه سودای حقیقت گه مجاز، نقدی بر کتاب کیمیا، پرورده حرم مولانا، **مجله ادبیات و هنر**، س دوم، ش ششم، ۱۳۹۸، ص ۵۱-۶۴.
- لپ، اینیاس؛ **روانشناسی مرگ**؛ ترجمه محمد رفیعی، [بی‌جا]: خجسته، ۱۳۸۵.
- لوئیس، فرانکلین؛ **مولانا، دیروز تا امروز، شرق تا غرب**؛ ترجمه حسن لاهوتی، تهران: نامک، ۱۳۸۶.
- متحدین، ژاله؛ «نیلوفر»؛ **مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، مشهد**، ش سوم، س دوازدهم، ش مسلسل ۴۷، پاییز ۱۳۵۵.

_____ تحلیلی بر شیوه‌های بیان اخلاقی در رمان «ملت عشق»

ملکیان، مصطفی؛ *حدیث آرزومندی: جستارهایی در عقلانیت و معنویت*؛ تهران: نگاه معاصر، ۱۳۸۹.

مولوی، جلال الدین محمد بن محمد؛ *مثنوی*؛ به تصحیح ا. نیکلسون، به اهتمام نصرالله پورجوادی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳.

_____؛ *کلیات شمس تبریزی*؛ تهران: ذهن آویز، ۱۳۷۸.
میبدی، ابوالفضل رشیدالدین؛ *کشف‌الاسرار و عده‌الابرار*؛ به اهتمام حکمت، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴.

میرشمسی، زینب‌السادات و جوادی، محسن؛ «گزارش و ارزیابی نسبت عاطفه با شناخت از دیدگاه مارتا نوسبام»؛ *مجله فلسفه و کلام اسلامی*، س ۴۵، ش ۱، ۱۳۹۱، ص: ۱۹۹-۲۲۳.
نصرتی، عبدالله؛ «تعالیم اخلاقی و اجتماعی شمس تبریزی»؛ *مجله پژوهش علوم انسانی*، ش ۱ و ۲، ۱۳۷۹، ص: ۱۵۷-۱۷۶.